

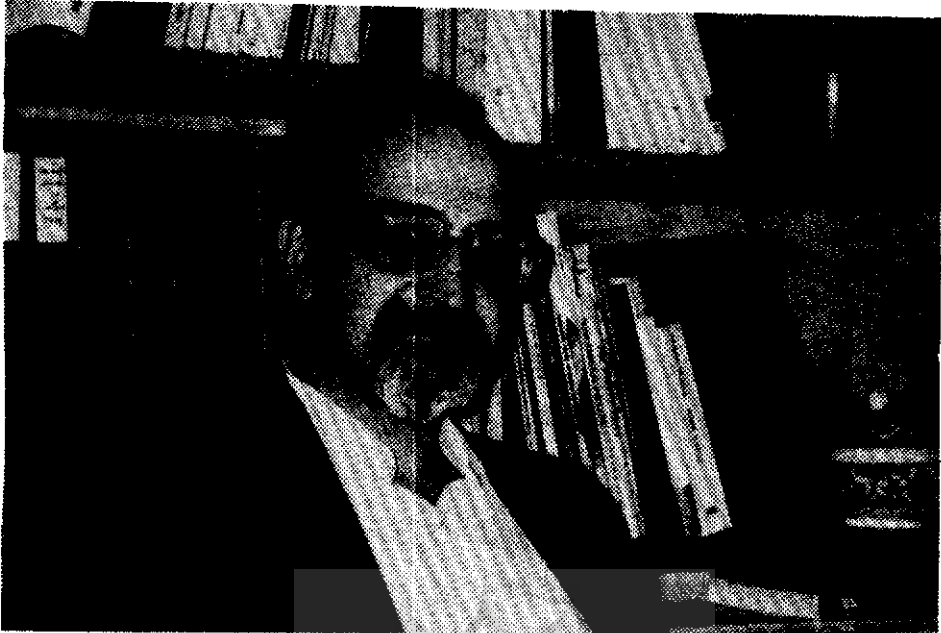
مقاله جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی، بخارا، ش ۳، ص ۲۱۳ - ۲۲۰، در واقع، درد دل اهل قلم بود از بی‌رونی بازار نشر و کساد و ولایت کتاب در مملکت ایرانی که هنوز هم مهمترین افتخاراتشان جز آثار اجداد و پیشینیان نیست. در اینجا منظورم، بیشتر، آثار ادبی چندین قرنی است که ما ایرانیان به آنها می‌نازیم: آثاری که از نویسندگان و سرایندگان قرن‌های گذشته به ایرانیان امروز به ارث رسیده است. البته ایرانیان امروز اجداد فیلسوف و عارف و طیب و هنرمند هم بسیار دارند و به میراث علمی و هنری آنان هم مباحی هستیم؛ ولی میراثی که از اجداد نویسنده و سراینده خود برده‌ایم بسی عظیم‌تر و با شکوه‌تر است. تذکره‌های ما عمده حای شرح حال شاعران حتی مرتبه چهارم و پنجم ماست.

به نظر بنده کتاب تفکر برانگیز در ایران خواننده ندارد؛ و نیاز به کتاب خواندن به قصد تفکر و تعقل را عامه باسواد کشور ما احساس نمی‌کنند. اکثر افرادی که کتاب می‌خوانند جنبه سرگرمی و پر کردن ساعات فراغت را بیشتر مد نظر دارند تا ضرورت افزودن اطلاعات علمی و عمومی جانبی حرقه خود را - بسیاری از آثار بزرگان ما که نزد همه مشهور است تا آنجا عزیز است که صورت ظاهر در کارست، نه معانی باریک و تفکر برانگیز آن.

آنقدر که عموم ایرانیان تحصیل کرده با نام و آثار حافظ و مولانا و سعدی آشنا نیستند مثلاً با نام طبرسی، از ثقات محدثان و علمای شیعه، (مگر در مشهد، آن هم به سبب آن که نام یکی از

خیابان‌های قدیمی این شهر است) آشنا نیستند. اشتباه نفرمایید: صحبت بر سر عامه باسواد است نه خواص. یا، مثلاً، خیام را بیشتر از آن جهت می‌شناسند که چند رباعی، به درست یا غلط، منسوب به اوست، نه از آن جهت که حکیم و ریاضی‌دان و منجم بوده است. دیپلم گرفته‌ها و فارغ التحصیلان رشته‌های مختلف دانشگاهی ما، از میان دانشمندان رشته‌های مختلف علمی که نامشان و آثارشان قرن‌هاست مایه مباهات ماست، با نام ابن سینا و خواجه نصیر و زکریای رازی طبیب و از این قبیل، آن هم به اجمال، بیگانه نیستند اما اگر کمی پا را از این دایره شهرت‌وران کهن ملی خود فراتر نهیم و یک پله پایین‌تر را بنگریم می‌بینیم که مثلاً فخرالدین اسعد گرگانی شاعر و داستان‌سرا، بطور قطع، مشهورتر از فخرالدین رازی فقیه شافعی و قطب‌الدین رازی شاگرد مبرز علامه حلّی است. نام حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه‌سرا کجا و نام ملاصدرا شیرازی و صاحب حکمت‌المتعالیه و حاج ملاهادی سبزواری فیلسوف کجا! از خیل استادان بزرگ نقاش و خطاط و موسیقی‌دان و درودگر و معمار که اصلاً نامی بر سر زبان‌ها نیست درگذریم شاید اگر اینها هم بیتی شعر می‌سرودند و یا دست کم صفحه‌ای مکتوب از خود به یادگار می‌گذاشتند وضع تا حدی تفاوت پیدا می‌کرد. چه خوب بود که یک وقتی، تحقیقی جامع و مفصل صورت می‌گرفت تا معلوم می‌شد که چرا نام برخی از بزرگان ما بیش از دیگران برای عامه مردم آشناست و نام بقیه نیست. لابد دلایلی دارد که اگر کشف می‌شد چه بسا که امری‌ها، از جمله من و شمایی را که دل به نوشتن خوش کرده‌ایم، فایده بسیار می‌رساند و پیچ و خم‌های تاریک کار را می‌ساخت تا اگر به کار عقابمان نمی‌آمد لاف‌بل به درد دنیامان می‌خورد و گری از کار فرو بسته زندگی مادی ما می‌گشود.

اما، در حال، بنده هنوز هم بر این اعتقادم که کالای اهل شعر و داستان (نه از نوع فلسفی و تفکرانگیز آن)، بیش از دیگران، در بین عامه درس خوانده مردم خریدار دارد. می‌گویید نه! ملاحظه بفرمائید که در همین روزگار خود ما، نام مرحوم نیما یوشیج، شادروان اخوان ثالث، خدا رحمتش کند سهراب سپهری، آقای شاملو و مرحومه مغفوره فروغ فروخزاد که «دست‌هایش را در باغچه کاشت» مشهورترست یا مثلاً نام همین دو بزرگوار اهل قلمی که در «بخارای» شماره سوم اندر بی‌اقبال نشریات و کتابهای تحقیقی مقاله نوشته‌اند: آقای دکتر علی بهزادی با سابقه پنجاه ساله مطبوعاتی و نویسندگی؛ و محقق و مترجم نسل بعد از ایشان جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی که در پرکاری زبانزد همه دوستان است و همه می‌دانند که خرمشاهی از خواب که بلند می‌شود تا وقتی که باز برای خواب به بستر می‌رود می‌نویسد و ترجمه می‌کند و به قول خودش «زندگی و ذهن و ضمیرش همه با کتاب سرشته است»؟ حال، چرا نیما و اخوان و سهراب و شاملو و فروغ معروف‌تر از ادیب‌الممالک و سیدالشعرا امیری فیروزکوهی هستند



عکس از علی دهباشی

۵ حسن لاهوتی

۱۰۸

بحث جداگانه ایست.

باید دید که شهرت و محبوبیت این بزرگان از کجاست؟ بطور مسلم از آثاری است که آفریده‌اند. آری شاعران ایران زمین، قدیم و جدید، و بعد از آن داستانسرایان، بیش از دیگران مورد محبت عامه ایرانیان باسواد، دانشگاه رفته و نرفته، قرار دارند. شعر و نثر، آن نوعی که در شمار یکی از انواع ادبی مثل داستان جای دارد، همیشه با اقبال ایرانیان همراه بوده است و کتابخوان‌ها، از هر صنف، چه به قصد تفریح و سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت و چه برای تلطیف روح و احساسات خود، با اینگونه کتابها میانه خوشی داشته‌اند و دارند. با توجه به آنچه عرض کردم، امیدوارم شما هم با من هم رأی باشید که ذوق انسان، خاصه ما ایرانیان، به شعر بیشتر گرایش دارد، ایرانیان شعر را دوست‌تر دارند: «ذوق ملی» ایرانی به شعر کشش طبیعی دارد، حتی اگر عامل خیال و تصویر هم در آن نباشد: نصاب الصبیان، سروده ابونصر بدرالدین مسعود (یا محمد) بن ابی‌بکر فراهی، لغوی معروف قرن هفتم، منظومه سبزواری در منطق و حکمت، مشهورترین اثر حکیم متأله حاج ملاهادی سبزواری، نشانی از همین کشش است که فرا گرفتن مطالب علمی را سهل‌تر و شاگرد را به آموختن شایق‌تر می‌ساخته است. حتی برای آموختن نکات دقیق عرفانی به عرفان پژوهان نیز بزرگان ما از شعر غافل نبوده‌اند: حدیقه سنایی، منطق الطیر عطار، تأییه ابن فارض و معروف‌تر و آشناتر و برتر از همه مثنوی معنوی حضرت

مولانا جلال الدین بلخی نمونه‌های آشکاریست از قدرت جادویی شیوه منظوم و موزون سخن که آن را شعر و نظم می‌خوانیم. جالب‌تر از همه آن که ترجمه منظوم قرآن مجید هم چند ماهی است به بازار آمده و با استقبال روپرو شده است.

نمی‌خواهم بگویم که باید به شعر کتاب و مقاله نوشت و مطالب را منظوم منتشر کرد تا خریدار پیدا کند، بلکه می‌خواهم نتیجه بگیرم که گذشته از برخی مستثنیات، مانند کتاب آشپزی رزا منتظمی که با شکم سر و کار دارد، کتاب‌هایی را عامه کتابخوان ایرانی دوست تر دارند که به نوعی اسباب تلطیف خاطر شود و یا وقت فراغت را پر کند و در این میان نیز، بیشتر، کتابهایی با اقبال عامه کتابخوان مواجه می‌شود که با «ذوق ملی» ما، یعنی شعر و نظم، سازگارتر باشد؛ خاصه آن دسته‌ای که نیاز به تفکر هم نداشته باشد.

من با همه سخنان خرمشاهی، در شماره سوم «بخارا» هم عقیده‌ام و حق با خرمشاهی است که «بهانه‌هایی که لا کتابان برای کتاب نخریدن و نخواندن می‌آورند همه سست و نادرست است»، و «قشر خریدار کتاب و خواننده کتاب در ایران... کارمندان و دانشجویان و تا حدودی دانش‌آموزانند» و کارمندان [البته نه همه آنان]، وقتی که کتاب مجانی به صورت بون در اختیار آنان قرار داده می‌شود، باز هم رغبت به مطالعه ندارند» و «ما از ثروتمندان و پول پاروکنان و هرس کنان درخت اسکناس انتظار نداریم» که کتابخوان باشند. اینان «اگر کتاب می‌خوانند که در معاش خود در می‌مانند تا چه رسد که بتوانند با قارون مسابقه دهند.»^۱ اما این راه هم باید اضافه کرد که گروهی از این طایفه «ثروتمندان و پول پاروکنان و هرس کنان درخت اسکناس»، که در میانشان تاجر، طبیب، مهندس و کشاورز و معمار و کارخانه‌دار هم هست و البته تعدادشان کمتر از طایفه کارمندان و دانشجویان و دانش‌آموزان کتابخوان خریدار کتاب است، با کتابفروشی بیگانه نیستند و گهگاه پول به کتاب هم می‌دهند، هر چند که این مبلغ در مقایسه با پولی که صرف تجملات زندگی خود می‌کنند آنقدر اندک است که به حساب نمی‌آید. این گروه، کتاب را یا برای زینت و دکور خانه می‌خرند یا به همان دو علت که عرض کردم: لذت آبی و پر کردن اوقات فراغت.

اگر قدری دقت کنیم، می‌بینیم که اکثر کارمندان ما نیز، اگر کتاب بخرند و بخوانند و بون مجانی کتاب بخرد و بفروشند، باز هم به یکی از همین دو علت کتاب می‌خوانند. اما در میان دانشجویان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها کمتر اتفاق می‌افتد که کتابی جز کتاب‌های رشته تخصصی خود را بخرند؛ یعنی کتاب را بر حسب ضرورت درسی و حرفه‌ای خود می‌خرند. در بین

دانش‌آموزان و آموزگاران دبستانها و دبیرستانها هم باز ضرورت درسی و حرفه‌ای عامل خرید کتاب است؛ به عبارت دیگر اکثر افراد این گروه بزرگ دانشگاهی و فرهنگی به کتاب‌های درسی و کمک درسی روی می‌آورند و عده بسیار کمتری از آنان به کتاب‌هایی غیر آن و این غیر نیز بیشتر شعر است و داستان. بنابراین بسیار طبیعی است که به قول خرّمشاهی «دانشنامه ادب فارسی و امثال آن، ترجمه موسیقی کبیر فارابی و امثال آن، پیام پیامبر و امثال آن و چندین رقم دانشنامه و آثار مرجع ارزشمند همه با بازار سرد مواجه می‌شود.»^۱ خواندن اینگونه آثار نیاز به تفکر و تعقل دارد و اکثر قریب به اتفاق تحصیل کرده‌ها و باسوادهای ایران وقت فکر کردن به اینگونه کهنه نوشته‌ها را ندارند. اما خواندن داستان عشقی و پلیسی نیاز به تفکر و مصرف فسفر مغز ندارد. شعر حافظ و امثالهم نیز، تا آنجا خوب است که تصویرهای زیبایی از گل و بلبل و باغ و چمن و می و مطرب و ساقی و سرو و صنوبر را به ذهن خواننده می‌آورد. اما اگر قرار باشد پای تفکر در میان آید و کار به تحقیق و مطالعه و بررسی دانش نهفته در ترکیب این تصاویر بکشد و صحبت از لطائف لغوی، نحوی، ادبی، معانی درونی و دقائق عرفانی و دیگر نهانی‌های ارزشمند آن به میان آید و بدین سبب کار به صرف وقت و کتاب خواندن و تحقیق و تفکر در این باره بکشد، کمتر کسی از عامه تحصیل کرده ایرانی رغبت نشان می‌دهد. فال گرفتن از دیوان حافظ را هم دوست دارند؛ اما بیش از آن را نه.

پولدارهای ما از راه تقلید و چشم و هم چشمی، به فکر تهیه ماشین آخرین مدل و زیور آلات و البسه رنگارنگ مد روز و غیر آن می‌افتند و این کارها را از ضروریات زندگی می‌دانند. فربه ساختن جسم را هم کمتر کسی فراموش می‌کند. چه کنیم این گونه ما را تربیت کرده‌اند. فربه ساختن روح و مغز را به ما نیاموخته‌اند. ممارست در تفکر را که برای پرورش مغز و فربه ساختن آن و در نهایت برای قوی ساختن و فعال کردن قوای مغز ضروری است فرا نگرفته و به آن خو نکرده‌ایم. اینست که از هر چه تفکر برانگیز باشد می‌گریزیم؛ تفکر را دشوار می‌یابیم و از دشواری گریزانیم، خواندن کتاب علمی، در هر زمینه، و اصولاً خواندن کتابی که نیاز به تفکر داشته باشد، نزد اکثر افراد تحصیل کرده جامعه ما از اصعب امور است. چگونه است که به زینت ظاهر، لباس، ماشین و تلویزیون و جواهر و امثالهم توجه داریم اما به زینت فکر و باطن که از راه خواندن کتاب علمی و تحقیقی فراهم می‌شود بی‌اعتناییم؟ چگونه است که به فربه ساختن جسم از راه خوردن اطعمه و اشربه توجه داریم، اما به فربه ساختن فکر و ذهن خود که تنها از راه خواندن میسر است بی‌توجهیم؟ به برنامه‌های سینماها و صدا و سیما، از جمله دیگر وسایل

ارتباط جمعی که نقش بسیار مهمی در تنویر و تعالی افکار جامعه دارند توجه بفرمائید: پر بیننده‌ترین فیلم‌ها و برنامه‌ها را سرگرمی‌ها، شامل انواع برنامه‌های خنده‌دار کم محتوا، فیلم‌های پلیسی، جنگی، آشپزی، خیاطی و غیر هم ذلک تشکیل می‌دهد و در مقابل برنامه‌های علمی، تحقیقاتی، میزگردها، بحث‌های خاسته از تفکرات عالیه دانشمندان را تنها قشری خاص، که جمعیتی بسیار محدود دارند، می‌پسندند. جامعه ما هنوز به جایی نرسیده است که کتاب خواندن را از ضروریات زندگی خود بدانند؛ کتاب خواندن و خریدن آن از اولویت‌های زندگی افراد جامعه تحصیل کرده ما نیست: زندگی بدون کتاب خواندن هم می‌گذرد و چه بسا که خوشتر هم بگذرد. جامعه ما هنوز به آنجا نرسیده است که تأثیر کتاب را بر ایجاد روابط درست و سالم و سازنده اجتماعی و انسانی بداند. آنها که در کار اقتصاد و پول پارو کردن توفیق یافته‌اند، خود را از تغذیه فکری بی‌نیاز می‌بینند و در این بی‌نیازی اثر سوئی مشاهده نمی‌کنند. متأسفم عرض کنم که جامعه درس خوانده و باسواد ما هنوز اهمیت شناخت عمیق دین اسلام خود را که از راه خواندن کتابهای تحقیقی فقهی، تفسیری، فلسفی و عرفانی و تاریخ دین میسر است از ضروریات زندگی خود نمی‌داند. نیز، نیاز به شناخت عمیق و کامل قوم ایرانی و میهن خود، ایران عزیز، را که تنها از راه خواندن کتاب‌های عالمانه تحقیقی میسر است، احساس نمی‌کند. افراد باسواد و درس خوانده جامعه ما چندان نیازی به شناخت اساسی فرهنگ و هنر و تمدن اصیل و چندین هزار ساله خود، از موسیقی و خط و نقاشی گرفته تا به قالی بافی، گلیم بافی، پارچه بافی، معماری، بنایی، ساختمان، در و پنجره ایرانی سازی، و غیر آن در خود نمی‌بینند، که اگر ببینند باید کتاب بخوانند، فلسفه آن را بدانند، در آن به تفکر و اندیشه و البته در پی آن به ابتکار و نوآوری و زنده نگاه داشتن این فرهنگ بکوشند که همه اینها از صرفه اقتصادی به دور و دشوار است و کار دشوار را هم «مصلحت آنست که مطلق نکنیم». ما به این کارها عادت نداریم تا دست کم از روی عادت کتاب بخوانیم نمی‌دانم: شاید غلبه و سیطره علوم جدید اروپایی و غربی و فریبندگی و کارآیی اختراعات حاصل از آن علوم، که امروز بدون آنها زندگی روزمره ما به دشواری می‌گذرد، و شاید درآمد حاصل از معاملات آنها برای صنف اهل تجارت، چنان ما را فریفته است که اصالت خود را از یاد برده‌ایم و با هر چیز که ما را به تفکر درباره اصالت خود وادار سازد بیگانه شده‌ایم.

جوانان ما، خوشبختانه تا حدودی به این نکات مهم پی برده‌اند و جای شکر دارد که بسیاری از جوانان تحصیل کرده ما، فی‌الجمله، با کتاب بیگانه نیستند. اما همین جوان‌ها که در خانه من و شما زندگی می‌کنند، یا به خانه من و شما رفت و آمد می‌کنند و وضع زندگی نابسامان و هشت در گروته اهل قلم و کتاب را از نزدیک مشاهده می‌کنند، چگونه ممکن است که به سوی کتاب و

زندگی فرهنگی تمایل پیدا کنند؟ آیا نمی‌بینند دیگر گروه‌های اجتماعی، که با کتاب، چه با نوشتنش و چه با خواندنش، بیگانه‌اند زندگی آرام و درآمد کافی دارند؟ - حتی ساندویج فروش‌ها و آبمیوه‌چی‌های سر چهارراه‌ها؟

غرض از اینها که عرض کردم درد دل بود نه علاج واقعه، علاج واقعه را باید در تعالی فکری و علمی و رشد ذهنی افراد جامعه جستجو کرد؛ باید جامعه ضرورت کتاب خواندن و ضرورت تفکر و تحقیق و تأثیر مستقیم و مهم آن را در شؤن مختلف زندگی اجتماعی و فردی خود درک کند و بداند که زندگی خالی از تفکر رو به فنا و خود باختگی می‌رود. جامعه را باید اهل تفکر و تعقل بار آورد.

جامعه باید ضرورت کتاب را در لحظه لحظه زندگی خود احساس کند. این درد دل و انواع آن هم خاص امروز و دیروز نیست؛ قرن‌هاست که این درد، مبتلا به جامعه ماست. جامعه ما بیش از آنچه که به تفکر و ضرورت تفکر حاصل از کتاب خواندن و دانشمند شدن خو کرده باشد به وقت‌گذرانی و سرگرمی و پر کردن ساعات زندگی دل خوش کرده است. «خوش باش و مخور غم جهان گذران».

طنز زیبای عبید حکیم قرن هشتم درباره آن لولی که فرزند خود را تهدید می‌کرد که به مدرسه‌اش می‌فرستد تا به مدلت و افلاس افتد - و همه ما آن را بارها خوانده‌ایم - نشان از همین درد بزرگ ملی دارد که تا بوده است حرفه‌هایی طرف توجه مردم بوده است که صرفاً جنبه سرگرمی و پر کردن ساعات فراغات را داشته است، نه پیشه‌هایی که از راه تفکر و تحقیق ناشی از تحصیل علم و دل به کتاب گرو دادن، شاید وسایل معاش را فراهم سازد. برای آن که بیش از این پر حرفی نکنم و بیش از کوپن خودم حرف نزنم اجازه بدهید عین طنز پر معنای عبید حکیم آزاده قرن هشتم را باز نویسم.

«لولی با پسر خود ماجرامی کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطلالت به سر می‌بری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رَسَنبازی تعلّم کن تا از عمر خود بر خوردار شوی؟ اگر از من نمی‌شنوی به خدا تو را در مدرسه اندازم تا آن علم مُرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مدلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد.»^۱

این گله را هم، در همین جا، از روی کمال جسارت و خلوص نیت، بکنم که دولت با همه

۱ - برگزیده و شرح آثار عبید زاکانی، به کوشش ولی الله درودیان، ص ۴۶، نشر فرزانه، تهران، ۱۳۷۷.

کوشش‌هایی که در جهت رواج بازار نشر کرده و می‌کند و همه به جای خود خویست و جناب آقای خرمشاهی هم اهم آن را در همان مقاله «بخارا»، با ذکر بعضی موارد ضعف و قوت آن، برشمرده‌اند و همه جای سپاس دارد، چندان توجهی به وضع زندگی و گذران اهل تألیف و ترجمه کتاب‌های ارزشمند ندارد. اگر هم قدمی در این راه برداشته شده، جز جایزه نقدی کتاب سال، صد در صد غیر مستقیم بوده است، یا حقیر بی اطلاع است. ظاهراً افرادی که در این شانزده دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران به دریافت لوح تقدیر و جایزه نقدی از دست رؤسای جمهوری وقت نائل شده‌اند در شمار برگزیدگان کار تألیف و ترجمه، هر یک در رشته علمی خود، قرار دارند. و از اینها کارهای بزرگتری هم ساخته است. این گروه بزرگ که نیروی علمی قدرتمندی را تشکیل می‌دهند، نوعاً از راه حقوق مختصری که از تدریس در دانشگاه‌ها و امثال آن به کف می‌آورند امرار معاش می‌کنند و اگر وقتی باقی ماند آن را صرف تألیف و ترجمه می‌کنند. تشکل این نیروی عظیم علمی و فرهنگی و تأمین زندگی متعارف آنان، بطور مستقیم، می‌تواند اثرات شگرفی، چه از جهت چاپ و انتشار آثار تحقیقی گرانبها و چه از جهت علاقمند ساختن جوانان به زندگی فرهنگی و کتاب دوستی و از بسیاری جهات دیگر که جای بحث آن در این مقاله نیست، بر جای گذارد. حقیر، لاقلاً، از همان بُن‌های کتابی که جناب آقای خرمشاهی مرقوم فرموده‌اند که به کارمندان می‌دهند و آنها هم آن بُن‌های کتاب را می‌فروشند، تا به حال یک برگ به دستم نرسیده است آرزویم این بود که زندگی ام از راه کتاب تأمین می‌شد و وقتی را که صرف سی ساعت تدریس هفتگی برای کسب درآمدی اندک می‌کنم، صرف تحقیق و تألیف و ترجمه می‌کردم: شاید این کار علاوه بر همه نیکوی‌های آشکار و پنهانش سبب تشویق جوانان به کتاب دوستی و دانش‌اندوزی به قصد علم و نه به قصد کسب جواز شغل و تأمین آینده، نیز می‌شد. در این باره درد دل‌های فراوان دادم که امیدوارم روزی، بی سرافکندی، از آن مقاله‌ای سازم.